

امین الله حسین

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

خوانندگان عزیز مجله پیام،

آنچه در زیر میخوانید نتیجه یک تداعی معانی در پی شرکت من در برنامه رادیویی گوینده خوش صدا، نویسنده و شاعر توانا و برنامه ساز محبوب رادیو صدای ایران و تلویزیون پارس در لوس آنجلس و کالیفرنیا علیرضا میبدی است. مهارت این انسان در این است که شما را به گفتن آنچه میدانید ولی از آن بی خبرید سوق میدهد. این بیوگرافی امین الله حسین نیست بلکه مجموعه ای از

چند خاطره از مردی است که ایران را ندیده عاشق آن بود و پس از دیدار یار عشقش آرام نگرفت. در تمام عمر قلبش بخاطر ایران و فرهنگ باستانی اش می طپید. امین الله آندره حسین میخواست موسیقی ایرانی را به سطحی جهانی برساند. من در این مقاله از آثار او و زندگی او سخنی نخواهم گفت چرا که آن لازمه شرکت بیوگرافها و نویسندگان و تاریخ دانان هنر ایران است که امید روزی دین خود را نسبت به این انسان والا و این ایرانی واقعی

و هنرمند کم نظیر ادا کنند.

همانگونه که در چند شماره پیش نوشتم، در روز شنبه ۲۴ مارس بمناسبت نوروز جشنی در نیس برگزار خواهیم کرد. افتخار من این است که یکی از آثار امین الله حسین که بر روی شعر «ساریان» سعدی ساخته شده است را یکی از بهترین خوانندگان اپرای فرانسه بنام

«آنی واوریل» (Annie Vavrille) به زبان فارسی اجرا خواهد کرد.

شاگرد دبستان بودم که برادر ارشدم «رالف» صفحه ای را در منزلمان در کوچه جهان آرای اصفهان روی گرامافون گذاشت و گفت این آهنگ از امین اله حسین است و فرح پناهی آنرا خوانده است. در یک لحظه همه خانواده محسور این آوای سحرآمیز شدیم که در خانه طنین انداز شده بود.

سالهای اول پزشکی را در «مارسی» میگذراندم و با دوستان عزیزم که اهل ذوق بودند در آن شهر جشن نوروزی را با حد هنری نسبتاً بالا در دانشکده پزشکی برگزار میکردیم. سعید صدیق، بهرام احدوت، موسی جواهری، بهمن خضیمه، علی جلیلی، الی گبای، مهشید و مهرشید و پریچهر ثابت، شیدا ابرار، هوشنگ سهیم، شهلا عابدی و احسان الله بغدادی و پرویز میناگر، هلثونور گارابدیان مجریان این برنامه بودند. اگر عنوان دکتر را جلوی اسامی نگذاشته ام، امید خواهید بخشید.

پدر دوست و همکلاسم روانشاد دکتر «ژورژ ترییر» (Georges Triaire) که جراح و دندانپزشک معروف شهر مارسی بود و از استعداد هنر نقاشی نیز بی بهره نبود، بمدت یک هفته مطب خود را تعطیل کرد تا یک تابلو از دوران سومریان را بعنوان دکور برایمان نقاشی کند و پرده



یادگاری از جشن نوروزی
در دانشکده پزشکی مارسی

صحنه بر روی این اثر زیبا باز میشد، در حالیکه آهنگ میناتور ایرانی امین اله حسین با اجرای ارکستر سمفونیک شانزلیزه که با خودم از ایران به فرانسه آورده بودم، در سالن ۷۰۰ نفری ضیافت‌های رسمی دانشکده پزشکی طنین می‌انداخت.

بدون گزاف جشن باشکوهی بود که سرآغاز جشن‌های بعدی سالانه در دانشگاه مارسی شد.

در آن زمان آقای پرویز عدل که گهگاه مقالاتش را در مجله پیام میخوانید وابسته فرهنگی ایران در پاریس بود و چون آوازه این جشن بگوشش رسیده بود به ما اطلاع داد که اگر برای سال آینده چنین برنامه هائی داشته باشیم میتواند بجا کمک‌های فرهنگی نماید و جوائزی برای مسابقاتی که تشکیل میدادیم در اختیارمان بگذارد.

یک روز از ماههای «ژوان» (جون) بود که با تعیین وقت قبلی در سفارت شاهنشاهی ایران در خیابان «اینا» (Iena) به دیدن آقای پرویز عدل رفتم. هنگامیکه وارد دفترش شدم، مردی را در مقابل خود دیدم که از پشت سر فقط اندام نسبتاً درشت و موهای بلند سفیدش پدیدار بود. پرویز عدل او را مخاطب قرار داد و گفت: «آقای عزیزاله سلیم پور در مارسی هستند و با دوستانشان برنامه های هنری جالبی اجرا میکنند» و سپس بمن گفت: «آقای امین اله حسین را به شما معرفی میکنم». این نام بسان رعد در مغز و در تمام وجودم ریشه انداخت. گفتم ببخشید! امین اله حسین آهنگساز؟ گفت: بله، خود ایشان! و در این لحظه امین اله حسین با لبخندی که مخصوص خودش بود و تا آخرین لحظه جدائی مان برابرم فناپذیر بنظر میرسید روی صندلی اش چرخید و دستش را بسویم پیش آورد و با محبت دستم را فشرد. به او گفتم: تصور اینکه بتوانم روزی آهنگساز «ساریان» و مینیاتورهای ایرانی را

از نزدیک ببینم برابرم آرزویی تحقق ناپذیر بود.

دوستی ما از آن لحظه شروع شد و تا چند ماه پیش از وداع او از جهان فانی ادامه داشت. هر گاه به شهر نیس میآمد در منزل ما ساکن بود. همسر که هنوز پختن غذاهای ایرانی را نمیدانست سعی میکرد برایش پلو قرمه سبزی پیزد و او

بی رودربایستی و با شوخ طبعی میگفت: خانم «روت» این که قرمه سبزی نیست، شما یک مشت سبزی های مختلف را مخلوط کرده اید، این یک سمفونی سبزی است!

در آن روزها ساعات زیادی در حیاط منزلمان نشسته برای پسر لوران داریوش از شاهنامه سخن میگفت و خصوصاً داستان رستم و سهراب را چنان تعریف میکرد که نه فقط پسر خردسال بلکه ما را نیز تحت تأثیر قرار میداد. داستان رستم و سهراب را بسیار دوست میداشت و آرزویش ساختن اثری جاودانی بر روی این حماسه فردوسی بود.

گاهی آهسته نوار ضبط صوت را میگذاشتم تا صدایش جاودانی گردد. او عاشق ایران و فرهنگ آن بود. ایران را هرگز ندیده بود و خانواده اش از سبزوار بودند ولی به تاجیکستان و سمرقند مهاجرت کردند و امین اله در آنجا دنیا آمده بود. واقعاً عجیب بود کسی که هرگز پا به ایران نگذاشته بود تا این حد خود را ایرانی بداند و عاشق غزلیات حافظ و مولوی باشد و خصوصاً شیفته فردوسی. و اشعار این شاعران را اینگونه از بر بداند، پدیده ای درخور تحقیق است. هرگز فراموش نمیکنم، روزی که در منزلمان صفحه ای از شهیدی که اگر اشتباه نکنم در سه گاه آواز میخواند گذاشته بودم، چنان تحت تأثیر قرار گرفت و دگرگون شد که برای من غیر مترقبه بود. عاشق صدای او بود و از چه چه هایش لذتی فراوان میبرد. آرزویش جهانی کردن موسیقی ایرانی بود و میگفت چرا میان این همه ایرانیان پولدار کسی زیر بال مرا نمیگیرد تا با فراغ خاطر آثاری را که در مغز و گوش دارم بروی صفحه کاغذ بیاورم؟

ایران و فرهنگ آنرا مانند عاشقی شیدا، دیوانه وار دوست میداشت و آرزوی دیدنش را در سر می پرورانید. این آرزو بالاخره به حقیقت پیوست

و حسین معشوق و معبود خود را در آغوش گرفت. آری، داستان ایران رفتن امین اله حسین نیز خود شنیدنی است. میگفت: «ساعت شش صبح بود که تلفن زنگ زد؛ از خواب پریدم و بلند شدم تلفن را جواب دادم. آقائی پرسید: آقای امین اله حسین؟ جواب دادم: آری. گفت: اینجا دربار شاهنشاهی ایران



امین اله حسین با لوران داریوش سلیم پور

است. نگذاشتم جمله اش را تمام کند، گفتم خدا پدرت را بیامرزد. این وقت صبح مزاحم نشو و گوشی را گذاشتم. بلافاصله تلفن دوباره زنگ زد و اینبار محافظ من گفت: آقای حسین، این شوخی نیست. اینجا دفتر علیاحضرت فرح پهلوی است؛ لطفاً گوشی را نگذارید. فکر کردم، زانوهایم سست شد و نزدیک بود.

این سرآغاز مبادلات تلفن و نامه هائی بود که تحت نظر و با کمک های روانشاد پرویز خوانساری که سفیر سیار آن زمان در اروپا بود و همسر هنردوستش بانو نسرين خوانساری انجام شد و به سفر فراموش نشدنی امین الله حسین به ایران صورت تحقیق داد.

هرگز احساسات و شغف امین الله حسین در مورد این اولین و آخرین

سفرش به ایران را فراموش نمیکنم. از استقبال جوانان ایرانی سخن میگفت که آثارش را می شناختند. از پذیرائی اش در محافل هنری و درخواستهای رسمی ایران و سفارش برای آثاری که باید بوجود بیاورد سخن میگفت و غرق در غرور میشد و میگفت دیدی میگفتم اگر برای پلو و خورش خوردن باشد من نمیخواهم به ایران بروم! من آنگونه که آرزو داشتم به ایران رفتم و به آرزوی خود رسیدم. آثار زیادی در سر دارم که برای ایران و ایرانیان افتخارآمیز باشد.

دوباره از نظامی گنجوی سخن میگفت و از شاهنامه فردوسی بعنوان کتابی که هر ایرانی باید مقدسش بداند و یک یا دو بیت مربوط به فرهنگ و افکار انسانی ایرانیان میخواند. افسوس، حسین از جهان رخت برپست و تمام آثار ناآفریده اش که در اثر تحولات سیاسی در ایران و عدم احترام مسئولان سیاسی تازه به امضاء گذشتگان، در مغز پر آمالش ماند و با او بگور رفت.

زندگی زناشویی حسین نیز خود خالی از لطف نیست و گفتنش در این روزها که آیت الله های اورشلیم قد علم کرده اند، بی مورد نیست.

او همسرش را در پانسیون که در آلمان بود شناخت. نام کوچک همسرش را درست بیاد ندارم. من همیشه او را مادام حسین صدا میکردم. او یک بانوی یهودی بود و بهمین علت

خانواده های حسین و خصوصاً خانواده دختر، با ازدواجشان مخالف بودند ولی عشق آنان از سرسختی پدران و خصوصاً تعصب شدید پدر مادام حسین قوی تر بود. حاصل عشق امین الله با همسرش یکی از مشهورترین و محبوب ترین هنرپیشگان فرانسه بنام روبرت حسین است که نام فارسی او فریدون است. روبرت به من میگفت:

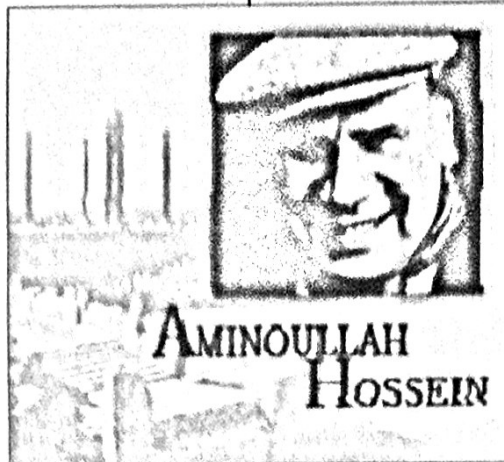
ایران بمن هیچ بدهکاری ندارد و من آنچه را میخواهم فرانسه بمن بیش از حد لازم داده و میدهد تا هنرم را جلوه دهم. اما ایران به پدر من مدیون است. امین (اینگونه پدرش را صدا میکرد) با عشق به ایران و فرهنگ آن به خواب میرود و بهنگام روز به خرابه های تخت جمشید سفری خیالی میکند و اشک میریزد. حیف از نبوغ اوست که شکوفا نشود!

امین الله همیشه با لبخند مخصوصش

میگفت: بین سرنوشت چه بازی هائی دارد و پدرزنم که اینقدر با ازدواج ما مخالف بود هنگامیکه مُرد، من مسلمان برایش در گورستان «قدیش» (دعای ویژه مردگان) گفتم! یکی دیگر از خاطرات او در این موارد، سفری بود که در جوانی به اورشلیم کرده بود. میگفت: شب شنبه منزل یکی از موسیقیدانان و رهبران ارکستر اورشلیم دعوت بودم، نزدیک نیمه شب پس از شام میخواستم سیگری بکشم ولی چون خانواده مذهبی بودند مجبور شدم از منزل بروم در کوچه و سیگری روشن کنم، در حالیکه به آن پُکی میزد، پلیس سر رسید و ایراد گرفت که این وقت شب شبات در خیابان چه میکنی؟ گفتم: دارم سیگار میکشم. گفت: میخواهی سیگار بکشی چرا در منزل نمیکشی؟ گفتم: در منزل خواستم بکشم گفتند برو در خیابان سیگار بکش!!

بازی روزگار را ببینید. یکی از پسران روبرت، یعنی نوه امین الله حسین در «نیس» عضو یک یشوای مذهبی است!!

لس آنجلس - ۲۵ فوریه ۲۰۱۲



روبرت حسین
هنرپیشه و کارگردان